

دشواری‌های آموزشی زبان و دبیره‌ی فارسی

برای بررسی دشواری‌هایی که به هنگام آموزش زبان فارسی، رخ می‌نمایند، نخست به جداسازی و دسته‌بندی این دشواری‌ها می‌پردازیم:

۱ دشواری‌هایی که، آموزش آوایی برخی از واک‌های (حرف‌های) الفبای برگرفته از زبان عربی، با مشابه فارسی دارند. آوای اینگونه واک‌ها، با گونه واک‌های فارسی همسان است ولی ما آنگونه که در زبان عربی واگویی میشود، نه میتوانیم و نه میخواهیم واگویی کنیم. مانند:

(ع، عه و ه)، (ذ، ز، ظ و ض)، (س، ث، و ص)، (ت، و ط)، (ع، عع و ع).

برای نوشتن گروهی از این واژه‌ها با واک‌های زبان عربی، نه تنها دلیلی در دست نیست، بلکه با این شیوهی نوشتاری مانک^۱ واژه نیز پنهان گشته است. مانند: اصفهان به جای سپاهان. دگرگونی چهره‌ی گروهی بزرگ از این گونه واژه‌های میزبان، بدلیل کمبود واک‌های زبان عربی روی داده است. مانند: آذربایجان، (آتربایگان = آتروپاتگان - آذربایگان)، فردوس (پردیس)، مسجد (مزگت^۱)، محراب (مهرابه) و برج (بورگ). ثروت و فرصت.

۲ دشواری‌هایی که، در درستخوانی واژه‌های فارسی، در متن‌های کتاب، بدلیل ننوشتن برخی از نشانه‌های واک‌های باصدا، با آنها روبرو می‌شویم. مانند: «برد» در چهار گونه واگویی

زمانی که «حَرَکَه» ها را نمی‌نویسیم، با دشواری پی‌بردن به معنای واژه روبرو هستیم. اگر چهره واژه برای ما آشنا نباشد، نمی‌توانیم معنای آن را آسان پیدا کنیم: بُرد (جامه و هرچیزی که سرد باشد)، بَرَد (ژاله، تگرگ و آچمز در بازی شترنگ)، بَرَد (سرما، خواب بودن) و بُرَد (از فعل بُریدن).

۳ دشواری‌هایی که، با «کسره ی» افزوده در جمله‌های فارسی پیش می‌آیند. مانند:

۴ زمان کوتاه زندگی را به شادمانی گذران!

^۱ - مزگت به وزن و مانک مسجد باشد. مثال از حکیم سوزنی برگرفته از «مجمع‌الفرس» سروری: تو مشرفتری ز هر مردم همچو بیت‌الحرم ز هر مزگت

کسره (ـِ) نشانه‌ای است برای (اضافه) که در زنجیره‌ی خط فارسی نیست ولی نوشتن و ننوشتن آن نقش مهمی در فهم معنای جمله دارد. برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنم:

۱- «اغلب، مردم این گونه می‌اندیشند. = بیشتر وقت‌ها، مردم این گونه می‌اندیشند».

۲- «اغلب مردم این گونه می‌اندیشند. = مردمان بیشتری این گونه می‌اندیشند».

در این دو جمله پی می‌بریم که نقش (ـِ) در معنی کردن جمله و فهمیدن خواسته‌ی نویسنده‌ی جمله چه اندازه مهم است.

مثال دیگر برای کسره، این بیت از سروده‌های مولوی است:
روستایی گاو در آخور بست شیر، گاوش خورد و بر
جایش نشست

شیر گاوش خورد و بر جایش نشست

۵ دشواری‌هایی که، شکل «و» به هنگام خواندن، به دلیل چهار نقش جداگانه، فراهم می‌آورد. مانند:

پروین و پروانه. تهران از وین خیلی دور است. من دور میدان می‌دوم.

خواهر من. یکی دیگر از دشواری‌های نوشتاری زبان فارسی، گونه‌ی نوشتن «خوا» و خواندن آن بگونه‌ی «خا» است. «و» که در نوشتار بکار می‌رود ولی بدلیل آسان‌گویی، خوانده نمی‌شود. مانند: خواهر، خواندن، خواستن و خواهش.

۶ دشواری‌هایی که، واک «ی» با دونقش باصدا و بیصدا فراهم می‌کند.

در بسیاری از واژه‌ها، «واک‌هایی» به هنگام خواندن بر زبان می‌آیند ولی نوشته نمی‌شوند و «درست خوانی» چنین واژه‌ها تنها برای اهل زبان و کسانی که با زبان گفتاری فارسی آشنایی دارند، فراهم است. چند واژه از اینگونه را در زیر می‌بینید:

پیوستگی = پیوستگی (پیوستگی‌ی)، زندگی (زندگی‌ی)، کرسی (کرسی‌ی)، خالی (خالی‌ی)

قوری = قوری‌ی یا قوری‌ای = یک قوری، زندگی‌ی (زندگی‌ای) = یک زندگی. به روشنی‌ی خانه با چراغ، به هنگام روز چه نیازی است؟ اگر «او» و «و» پیای بیایند: تويسرکان

۷ دشواری‌هایی که از جدانویسی و سرهم‌نویسی پیش می‌آیند.

یکی از دشواری‌هایی که آموزش زبان فارسی با آن روبروست، نبودن نظامی منطقی برای جدانویسی یا سرهم‌نویسی واژه‌ها می‌باشد. واژه‌ی همبسته «کم رو» را

بگونه‌ی «کمرو» می‌نویسیم. ولی «کم‌توان» و «کم‌عمق» را نمی‌توانیم سرهم بنویسیم. آیا می‌توان قاعده‌ی کلی فراهم کرد که بتواند هرکسی را بی‌دردسر رهنمون شود؟ زبان فارسی که بسیاری از واژه‌ها را از راه همنشینی و همبندی ساخته است، به آسانی این راه را نیز پیدا خواهد کرد. نمونه‌ها:

- یک خبرخوب: من هم زن (همزن) گرفتم. اگر شما (هم زن) می‌خواهید، بگویید تا برای شما (همزن) بگیرم!!! همزن های برقی مولینکس.
- از این کتاب چه می‌خوانی؟
- از این کتابچه می‌خوانی؟
- چکارش داری؟
- چکار به کارش داری؟
- شما، چه کاری دارید؟
- شما، چکاره اید؟
- چه کارهایی که هنوز نیمه تمام هستند.
- در کفش از مژه تیر است و.. در کف اش، از مژه تیر است و کمان از ابرو.
- «خاورزمین» را سرهم می‌نویسیم، چرا «مغربزمین یا مشرقزمین» را جدا از هم می‌نویسیم. اینک که بیشترین نوشته‌ها را با کمپیوتر می‌نویسیم، اگر واژه «خاورزمین» آخرین واژه سطر باشد، و سطر برای آن جای کافی نداشته باشد، این واژه به سطر پایینی می‌افتد. ولی اگر واژه «مغربزمین» را جدا از هم (مغرب زمین) بنویسیم «مغرب» از «زمین» جدا می‌شود و زمین به سطر پایینی می‌افتد و بدینگونه، خواننده نمی‌تواند به آسانی این دو واژه جدا شده از هم را یکی بداند و معنای جمله را درست بفهمد. او بجای «مغربزمین» مجاز است که مغرب زمین بخواند.

همانگونه که «باهنر» و «هنرمند» را سرهم می‌نویسیم، آیا «بیهنر» را هم می‌توانیم سرهم بنویسیم؟ «بهتر» و «بیشتر» و «آشنا‌تر» را سرهم می‌نویسیم، چرا «آگاه‌تر»، ... را نباید سرهم نوشت؟ اگر بجای «بهتر» صفت «پیشرفته» را بکار ببریم، و بدان پسوند «تر» را بیفزاییم، نمی‌توانیم سرهم بنویسیم. پس باید به قراردادی دیگر اندیشید. بهتر اینست که اینگونه هماهنگی‌های قراردادی از سوی جایگاهی پرداخته شوند، که همگان پذیرای آن باشند، (فرهنگستان زبان).

۸ دشواری‌های ناشی از کاربرد واژه‌های هم نشسته‌ی عربی-فارسی که بکارگیری آن‌ها نه از روی خرد بوده و نه از سوی زبان‌دانان صورت گرفته است. مانند:

منقضی نمودن، اضطراب داشتن، تنقیه کردن، تعلیم دادن. در این نمونه‌ها، واژه عربی، حالت فعلی دارد و با افزودن واژه (مصدر) فارسی بدان، بدشواری آموزش کودکان می‌افزاییم.

۹ دشواری‌های نوشتن «آ»، زمانی که حرف نخستین واژه نباشد. مانند:

برآورد، که با قاعده نوشتاری درست در نمی‌آید. درحالی‌که، در فعل صرف شده «بیاورد» را بدینگونه که می‌نویسیم، نه گرفتاری خواندن و نه گرفتاری نوشتن داریم.

۱۰ مشکل واگویی «آ» و «ا» (کوتاه و کشیده)

۱۱ دشواری‌های نوشتاری «آ» و «ا» در زمان پیوسته و جدانویسی:

ماجرا کم کن و باز آ، که مرا مردم چشم
خرقه از سربدر آورد و به شکرانه بسوخت
برسان بندگی دختر رز، گوبه در آی
که دم همت ما کرد ز بند آزادت
دور است سر آب، از این بادیه، هشدار

غزل ۷/۱۷
غزل ۷/۱۵
تا غول بیابان نفریبد به سراب ات
این شعر را «جناس خطی» گویند
حافظ نه غلامی است که ار خواجه گریزد
صلحی کن و باز آ که خرابم ز عتابت
غزل ۱۰/۱۵

تا در ره پیری به چه آیین روی ای دل
باری به غلط صرف شد ایام شبابت
غزل ۸/۱۶

۱۲ مشکل واگویی «أ» و «و» و دشواری‌هایی که، در گونه‌ی نوشتاری این واکها، با آن‌ها روبرو هستیم:

أ (أُتاقُ بُود). أُو (اولاد، اوج). (خوردن و خورشید).
«دُور» (به مانک گرداگرد).
همسانی «او» و «و» در نمونه‌های: او، دور، کور، بود.

۱۳ مشکل واگویی (غ و ق):

۱۴ دو نشانه: تشدید «ت» و تنوین «ئ».

۱۵ دشواری‌هایی که، واک «ی» با دونقش باصدا و بیصدا فراهم می‌کند: مانند: میدان، میان، می‌گویم.



۱۶ دشواری‌هایی که، واژه‌های عربی، برای زبان فارسی بوجود آورده اند.

۱۷ دشواری‌هایی که، بدلیل نوشتن واژه‌های فارسی و نام‌های ایرانی با واک‌های عربی فراهم شده اند.

دشواری‌های ننوشتن نشانه‌های نشانه‌گذاری:

«،» برای این نشانه، یک نمونه از یک یادداشت می‌آورم: رییس زندان یادداشتی کوتاه دریافت می‌کند که بر روی آن نوشته شده بود:

«دستور جدید لازم نیست زندانی اعدام شود». و رییس زندان این جمله را بدو گونه زیر می‌خواند: دستور جدید، لازم نیست زندانی اعدام شود. دستور جدید لازم نیست، زندانی اعدام شود.

دگرگونی واژه‌ها در چکامه‌ها و گرفتاری در خوانش آنها:
زان (از آن) و کاتش (که آتش) را بدینگونه می‌نویسیم و می‌خوانیم

پری رو تاب مستوری ندارد

چو در بندی، ز روزن سربرارد

دشواری‌های خوانش دو یا چندگونه واژه ها، زمانیکه در حالت قید یا فعل بکار روند:

این چنین موسمی عجب باشد
که ببندند می‌کده، به شتاب
غزل ۷/۱۳
این چنین موسمی عجب باشد
که ببندند می‌کده، به شتاب

دشواری‌های نوشتاری و خوانش واژه‌هایی با «ه» در پایان واژه:
در اینگونه واژه‌ها، «ه» بهنگام جمع‌بستن، باید دیده شود، ازاینرو باید نشانه جمع «ها» را جدا نوشت. ازاینروست که نشانه جمع «ها» را همه جا باید جدا نوشت تا یکسان نگریسته شود. مانند: کوزه‌ها، نامه‌ها، نوشته‌ها، کوه‌ها
برای نوشتن برخی از اینگونه واژه‌ها، زمانی که از «اسمی» از اسم، اسم مفعول یا قید و صفت، ساخته می‌شوند، دچار دوگونه‌نویسی می‌شویم: زنده (زندگی)، نویسنده (نویسنده‌گی)، پاره (پاره‌گی؟)، سابیده (سابیده‌گی؟)، دوگانه (دوگانگی؟).

دشواری‌های دستوری

دشواری‌هایی که، در جمله و فراز، برای نوشتن «ی» بین حرف (واک) آخر با صدا و «کسره» با آن سر و کار داریم: «کسره‌ی افزوده» در جمله‌های فارسی:

در جمله‌ی فارسی، پس از واژه‌هایی که نقش: صفت، متمم و اضافه را دارند، باید از علامتی به نام کسره «ِ» که مانند «دوم» در سامانه‌ی الفبای فارسی، استفاده کنیم. مانند: کودکی دانا. بشقابِ مسی. زمینِ بازی.

اکنون به واژه‌هایی برمی‌خوریم که این نقش را دارند، ولی به دلیل اینکه آخرین واکِ واژه، باصدا است، باید پس از واکِ پایانی واژه یک «ِ» بنویسیم و پس از آن، یک واک بیصدا:

«ی» بنویسیم تا واگویی‌مان آسان شود. مانند: کتابخانه‌ی آموزشگاه. کوچه‌ی ما. بابای فرشید. گیسوی بلند. مردانگی‌ی خود را ثابت کن. واژه «شکوه» (شکوه) و «شکوه» (شکوه)

واژه‌ی مفردی که در مانک جمع بکار می‌رود (اسم جمع):

واژه‌ی که مفرد است، ولی در مانک جمع بکار می‌رود. نمونه: یک: بچه بازی می‌کند، (مفرد). بچه‌ها بازی را دوست دارند، (جمع). نمونه‌ی ۲: بچه عاشق بازی است. واژه‌ی «بچه» در صورت مفرد ولی در معنا جمع (همه‌ی بچه‌ها) است. نمونه‌ی دیگر این کاربرد: «آب ریخت روی فرش» یا «آرد روی زمین پاشید» است. گروه می‌نوازد. دسته راه افتاد. کاربرد دیگر، در اسم جمع: «گله» جاده را بند آورده بود.

مرز بین صفت، اسم و قید:

در زبان فارسی، مرزی بین نگارش «صفت»، «اسم» و «قید» نیست. یعنی این، واژه است که در هر موقعیتی شکل خود را نگه می‌دارد، ولی حالت متفاوت دارد و این با خواننده است که آنقدر از دستور زبان فارسی بداند که بتواند بین کاربرد این واژه‌ها فرق بگذارد، نمونه‌ها:

- می‌پرسد: «تازه چه خبر؟» پاسخ می‌شنود: «تازه‌ها، پیش شماست». در اینجا، تازه‌ها چون جمع بسته شده است، اسم است.
- می‌گوید: «من امروز میوه‌ی تازه خریدم». در اینجا، «تازه» صفت است.
- در جایی دیگر می‌گوید: «تازه»، از راه رسیده‌ام. در اینجا، «تازه» است.

دشواری‌های «ی» در ساخت نام از «صفت» و ساخت اسم نکره پدید می‌آیند:

«ی»، در زبان فارسی (پارسیک) با افزودن بر صفت، برای ساختن «اسم» از «صفت» و هم برای ساختن «اسم نکره» بکار می‌رود و همین شیوه، بهنگام خواندن دشواری پدید می‌آورد. جمله‌هایی هستند که برای دریافت معنا (مفهوم = فهم) آن، ناچاریم دوبار بخوانیم.^۲ نمونه‌ها:

- آزمایشگاهی (ی نکره) از موش‌های آزمایشگاهی (ی صفت).
- برای اندازه‌گیری آزمایش‌پذیری (ی اسم) برخی نشانه‌های بیماری ...

اگرچه، واژه (آزمایشگاه) در نقش‌های «اسم» و «صفت» گونه‌گون هستند، ولی همدیس (هم‌شکل) هستند و این، هم سرعت

^۲ پرفسور حیدری ملایری، فرهنگ ریشه‌شناختی اخترشناسی و اختر فیزیک.

خواندن را کم می‌کند و هم در بیشتر جمله‌ها، ناروشنی (ابهام) پدید می‌آورد.

(۱)

ساختن «صفت» از «اسم»

اگر ما برای ساختن «صفت» از «اسم» شیوة پارسی را بکارگیریم و با افزودن پسوندهای «ایک» و «این» صفت از اسم بسازیم، دشواری این کار برکنار می‌شود. مانندها:

بلور (اسم) = بلورین (صفت). سیم (اسم) = سیمین (صفت). زر (اسم) = زرین (صفت).

تار (اسم) = تاریک (صفت)

۲) ساختن «صفت» از «قید»

می‌توانیم با بهرمندی از پسوندهای: «ایک»، «آل»، «این»، «ول» و ... صفت و قدیهای زیرین را بسازیم:

- تاریک، تاجیک، باریک، پارسیک و جامعه‌شناسیک، زندیک (زندیق). اکنون با پذیرش فرهنگستان زبان، «خوارزمیک» برای «الگوریتیک» بکار گرفته می‌شود.
- کان (کانال)، گود، (گودال)، دنب (دنبال)، پوش (پوشاک) و ...

• دژ، واژه‌ای است فارسی، که در حالت «اسم» به معنای بورگ و بارو بکار می‌رود. ولی، «دژ=دُش، دج= راه‌یافته به عربی» اگر در جایگاه پیشوند بکار رود، معنای «بد» دارد و در حالت صفت، مانند: دژآهنگ، دژپیه = دُشیل (غده چربی) و در حالت اسم، مانند: دژخیم (کسی که کارش کشتن محکومان است) بکار می‌رود. پیشوند «دژ» به زبان عربی راه یافته و به گونه «دج» درآمده و از آن، «دجال» ساخته شده که در حالت اسم، به معنای (بسیاربد، بسیار دشمن) بکار می‌رود.

۳) ساختن «اسم» از «فعل=کنش»، ساختن «اسم» از «قید»، مانند:

رایانیدن (فعل) = رایانه (اسم).

یاریدن، یارستن (فعل) = یارانه (اسم).

و: سامانه، کمینه، بیشینه، پشمینه و ...

با افزودن «ه» به «اسم»‌های پدیدآمده، باز راه نادرست غیر قارسی را پیموده ایم که از نگر پژوهشگران، این افزایش نیز، بندی به دست و پای «زایش» و «گسترش» زبان فارسی می‌زند. شگفتی در اینجا است که واژه‌های این چنین پدیدآمده، بهنگام بیشی (جمع) بستن، به ریشه خود برمی‌گردند و «گ» میان ریشه و نشانه بیشی، قرار می‌گیرد، مانندها: پرنده (پرنندگان)، چرنده (چرنندگان)، همسایه (همسایگان)، زنده (زندگان)، واژ = واک، واچ (واژگان) و ...

واژگانی که واکهای پایانی «بیصدا» دارند، در دگردیسی دستور زبان پارسیک دچار دشواری می‌شوند: از اینرو، «به او» بگونه «بدو»، «به آن» بگونه «بدان» نوشته می‌شوند، ولی این کاربری بیشتر در متن‌های ادبی دیده می‌شود. همچنین است واژگانی مانند: پای (پا)، بوی (بو) همای (هما) که در نوشته‌های پیشین بیشتر دیده می‌شوند. برای ساختن اسم از صفت، در واژگانی مانند: «بنده = گرفتار در بند»، «زنده» و «آزاده»، بین «ه = آخر» و «ی = ای آخر» باید واک بیصدای «گ» بنویسیم تا خواندن و نوشتن چنین اسم‌هایی آسانتر شوند، مانند: «بندگی»، «زندگی» و «آزادگی». واژه‌های: بو، زاء، آسا، پیرا، پیدا و گرا، نیز از این شیوه بهره می‌گیرند: «بو+ی+ش» = (بویش)، «زا» = (زایش)، «آسا» = (آسایش)، «پیرا» = (پیرایش)، «پیدا» = (پیدایش)، «گرا» = (گرایش).

الفبای فارسی
شکل‌هایش
الف مقصورة عربی
ای = ی
واک (آوا)

راه‌گزینی برای آسان‌آموزی زبان فارسی
برای آسان‌نویسی، بهتر است واک «آ» در جایگاه‌های میانی واژه‌ها، آنجایی که از «فعل» سرچشمه می‌گیرد، نیز «ا» نوشته شود. مانند: برآیند، دست‌آورد، برآمده.

واک‌هایی که از زبان «تازیک = عربی» به زبان «فارسی» راه یافته اند، بدینگونه هستند:
ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع و ق

اگر واژه‌های زبان فارسی را با واک‌های فارسی بنویسیم، دستکم و تا اندازه‌ای از سختی یادگیری دانش‌آموزان، «فارسی آموز» کاسته خواهد شد. نمونه‌هایی از این گونه واژه‌ها:
نام انسان‌ها: کیومرس، تهمورس، تهماسب.
نام شهرها و کوی‌های ایرانی: توس، تهران، تالش، تبرستان.
بازی‌ها و ابزارها: شترنگ (شترنج)، تپانچه، تالار، تراز، توتی، تاق، تاس و تشت.

نشانه‌ی «أ» را بگونه‌ی زیر بنویسیم:
به جای تلفناً = تلفنی، دایماً = دایمی، واقعاً = به درستی، به راستی.
به جای دوماً (نادرست است) = دومی، اولاً = نخست.

«بهاء» یا «بها»؟

بهاء در زبان عربی به مانک: درخشندگی، رونق، فر و شکوه است. مانند: بهاء الدین.

بها در فارسی به مانک: ارزش و قیمت است: بهای چند است؟ من به گفته‌ی شما بها می‌دهم.

نوشتاری:

رو- رو- آک

گفتاری:

۲ آوا در یک شکل:

میان (می‌یان)

ناخوانی و امواژه های عربی با نوشتار فارسی

شیء شیء کوچک (چیز)

جزء جزء کوچک (بخش)

ناخن کودکان و نوجوانان را مادرشان با قیچی می‌چید، مبادا بچه، انگشتش را ببرد. قیچی (ترکی؟)، (مقراض=عربی) توسط ترکان سلجوقی همراه بسیاری از امواژه های فارسی و عربی، در گذر از ایران به کشور ترکیه امروزی برده شد و در آنجا واژه ی عربی «مقراض» به گویش (میقراض) بکار برده می‌شود.

دازمار= دِزِمِر= دِژمرد (مرد خشمگین، مرد بدخوی)

ما در زبان گفتاری فارسی، نیازی به واکهای زبان تازی نداریم. تنها در نوشتن واژه‌های برگرفته از عربی، آنهم برای بازشناسی واژه‌ها، این واکها روایی دارند.

دشواری‌هایی که گوناگونی بازخوانی (قرائت) واژه‌ها فراهم می‌سازد.

واژه‌هایی هستند که مردم در زبان گفتاری، شاید به دلیل خوش‌آهنگ کردن‌شان، واگویی دوگانه پیدا می‌کنند: از بنیانواژه‌ی «چَریدن»، واژه‌ی «چَراگاه» را «چراگاه» واگویی می‌کنند. در کتاب فارسی آموزی واژه‌ی «چشم» را یاد می‌گیریم و در واگویی روزانه، «چَشم» را: ۱- در مانکِ وندی از تن انسان. ۲- و در مانکِ پذیرش و فرمانبرداری بکار می‌بریم. درحالیکه، بگونه‌ی کامل‌ترش، «به روی چشم» بکار می‌بریم. در نام‌های ایرانی کهن نیز همین شیوه بکار رفته است: تام

«تهماسب» را «تهماسب، با س» ولی نام «گشتاسپ» را با - سکون س- و امی‌گوییم .

واژه‌ی حرام را در نظر بگیریم. هنگام واگویی (تلفظ) اگر روی بخشی «تکیه» کنی، مانکِ «همنوع» و تکیه روی بخشی دیگر، مانکِ «مقدس» می‌دهد. از کتاب گرفتاری اسلام. ارشاد مانجی www.forpeoplewhothings.org

در واژه‌ی: محرم الحرام، مَحْرَم: اسم، ۱- محترم و مورد اطمینان، صاحب حرمت. ۲- ممنوع، حرام شده. ۳- ماه محرم. در واژه‌ی: مُحْرِم: حمایت شده، در پناه گرفته. ۲- صلح طلب، صلحجو
جلد المَحْرَم: پوست دباعی نشده
مَحْرَم: حرام، جمع: محارم.
اعرابی المَحْرَم: عرب بادیه نشین که با شهرنشینان همنشینی ندارد.

گرفتاری‌های زبان مبادله‌ای گفتاری «عربی»، در بین ایرانیان و عرب‌ها، با نگر به واگویی ناهمسان واژه‌ها، بسیار بیشتر از زبان نوشتاری است. یک نمونه‌ی روشن این گرفتاری، تشخیص واژه و مانک آن در دو واژه‌ی عربی «انهزام = Niederlage» و «انهضام = به مانکِ هضم کردن» است.
واژه‌های زیر که در زبان گفتاری یکسان ولی در زبان نوشتاری دو یا چندگونه هستند:
معلم ()، مالم ()، تهلیل ()، تحلیل ()، تهدید ()
()، تحدید ()، عمارت ()، اِمارت ()،

میرزا ملکم خان چه می‌گوید؟

میرزا ملکم خان از روشنفکران (منورالفکران) دوره‌ی مشروطیت است. درد بیسوادی مردم و درد عقبماندگی ایران و مسلمانان او را نیز راحت نگذاشت. از اینرو یکی از نسخه‌پیچان راه رفع موانع پیشرفت ملی شد. او می‌نویسد:
در نظر ارباب بصیرت، دیگر جای هیچ تردید باقی نمانده است که ملل اسلام، در جمیع ترقیات دنیوی از ملل فرنگستان بی‌اندازه عقب مانده اند. سبب این حالت چیست؟ بی‌آنکه داخل تفصیل بشویم، به جرات تمام و به آواز بلند این جواب را می‌گوییم: وضع خطوط ملل اسلام زیاده از حد معیوب است و با چنان خطی، محال است که ملل اسلام بتوانند به درجه‌ی حالیه‌ی فرنگستان ترقی نمایند.

میرزا ملکم درباره ایران می‌افزاید: رسم سواد یعنی آلت تحصیل در میان طوایف اسلام، اقلأً چهل مرتبه مشکلتر است از آنکه ملل خارجه در میان خود استعمال می‌کنند. هر مبتدی در دو- سه روز می‌تواند زبان فرانسه، ایتالیایی یا روسی را در هر نوع کتاب به درستی بخواند. ولی یک سطر خط زبان ما را

به صد قسم می‌توان خواند. در تحریرات سایر زبان‌ها، از برای فهمیدن مطلب، اول باید خواند، در تحریرات خطوط اسلامی، برای خواندن، باید اول فهمید.